

(که رسماً" با ستناد حق شاه در مورد عفویک چهارم مجازات و انقضاه مدت مرخص شده بودیم) همه زندانیان سیاسی و نیز افراد عشایر که در واقع با تها مات سیاسی در زندان بودند، مرخص شدند و بنا به اطلاعی که یافتم کریم لرم یکی از آنها بود. من دیگر او را ندیدم.

سالهای دراز در زندان ماندن ناگزیز زندانی سیاسی را با چهره های گوناگونی از توده های مردم مواجه میسازد که برخی از آنها هرگز از یاد نمیروند. برای من کریم لریکی از آن چهره هاست. اکنون که پس از ۴۵ سال دارم این چهرهء فراموش نشدنی را به شما معرفی میکنم نمیدانم کریم زنده است و یا در گوشه ای از زادگاه خویش در زیر کوهی از بدبختی ها و محرومیت ها و ستمگری های دیگر حاکمین برای همیشه از قید رنج و عذاب نجات یافته است. هر چه باشد از لحاظ این داستان فرقی نمیکند. کریم کریم است. خواه زنده باشد خواه مرده، زیرا در این مین بلا دیده و و اما مانده ما هنوز هم میتوان ملیون ها کریم هائی را یافت که اگر چه لری نباشند تمام یا بخش عمده ای از صفات عمیقاً انسانی و بی شیلی پیلی کریم لری را دارا هستند.

وین، ژانویه ۱۹۸۵

ایرج اسکندری

سیمائی گیرنده و گرم - چانه‌ای فرورفته و صورتی گل گون بایک پیشانی بلند و قامتی کوتاه ترا متوسط، این است خصوصیات ظاهری ایرج اسکندری .

در نخستین برخورد با او ادب و صمیمیتش همه خصوصیات دیگر او را تحت تاء شیرخود قرار می دهد .

طبع شوخ و مشرب خوش ایرج اسکندری در میان رفقای حزبی معروف است .

ایرج اسکندری در ۱۲۸۶ شمسی متولد شده است و امروز درست یک مرد چهل ساله است . از این چهل سال شش سال را خارج از محیط ایران گذرانده و چهار سال تمام در زندان بسر برده است .

در هجده سالگی بود که مدرسه سیاسی را بپایان رساند . از همان هنگام علاقه شدیدی بعلوم اقتصادی و سیاسی داشت و بر اثر همین علاقه بود که بعدها در این رشته تخصص یافت . در ۱۳۱۰ که از اروپا برگشت و با همکاری دکتر ارانی مجله (دنیا) را تاء سیس کرد . مقالات اقتصادی این مجله را عهده دار شد .

در فرانسه بدون اینکه دکتر ارانی را که در آن موقع مقیم آلمان بود ملاقات کرده باشد پایه‌های دوستی خود را با او ریخت و با هم برای مبارزه شدید آینده خود از همان زمان هم آهنگ شدند .

* نقل از نامه مردم ، مهرماه ۱۳۲۵

زندگی اودر زندان، زندگی مردی بود که مسلک خود را دوست میدارد، روشی شجاعانه داشت. هرگز اجازه نمیداد کوچکترین توهینی با او بکنند. حتی بصورت پاسبانی که بی ادبانه با او رفتار کرده بود یک کشیده آبدار نواخت. همین روش شجاعانه و حسن حفظ شرافت بود که او را واداشت در ۱۳۱۵ بمحض اینکه صدرا لاشراف وزیر دادگستری شد از کار خود در وزارت دادگستری استعفا بدهد. برای او این یک پرنسیپ بود که با "امثال صدرا لاشراف همکاری غیر ممکن است."

ایرج اسکندری مردی است صاحب عزم و دارای استعداد سیاسی. این استعداد سیاسی در نتیجه رشته تخصص او ترقی کامل یافته است. بطوریکه امروز چه در داخل حزب و چه در خارج، او را به عنوان یک مردم مطلع در امورات اقتصادی و سیاسی می شناسند. گذشته از اینها او یک حقوق دان کامل است و در امور فلسفی نیز مطالعات کافی دارد.

در محاکمه ۵۳ نفر، آنجا که بزرگترین و مهمترین دفاع را از لحاظ سیاسی و اجتماعی دکتر ارانی ایراد کرد، بهترین وزیر گانه ترین دفاع از لحاظ حقوقی، آخرین دفاع اسکندری بود.

در اردیبهشت ۱۳۱۶ بازداشت شد و چهار سال بعد در موقع حوادث شهریور هنگامی که بارفقای خود از زندان خارج می شدند او بود که رفقای هم مسلک خود را در هشتی اول زندان سرپا نگهداشتند و با احترام دکتر ارانی که در آن دخمه های منحوس قربانی فاشیم شده بود از آنان خواست که یک دقیقه سکوت کنند. این اولین مراسم یادبود دکتر ارانی بود.

پس از آزادی بکمک سایر رفقای خود در تاء سبب حزب توده، ایران شرکت مؤثر داشت. در سال دوم آزادی خود از زندان امتیاز "رهبر" را گرفت و از آن بیعتاکنون روزنامه ای که او مدیریت آنرا دارد ارگان بزرگترین حزب خاورمیانه است. و هر روز صدها هزار نفر از مردم فارسی زبان در انتظارند که "رهبر" آنان را به چه سوی راهبری کند.

در طی این مدت پنج سال که حزب توده، ایران بوجود آمده است او همیشه عضو کمیته مرکزی بوده است.

در نخستین کنگره، حزبی این مقام اوتشبت شد و گذشته از آن در کمیته، مرکزی او را بعنوان یکی از سه نفر دبیر سیاسی حزب انتخاب کردند. اکنون نیز اعضاء کمیته مرکزی، دبیر سیاسی حزب، مدیرمسئول رهبر و در خارج از حزب وزیر پیشه و هنر است.

در دوره چهاردهم قانونگزاری از شهرستان ساری بنماینده ملیت انتخاب شد و در مجلس چهاردهم که هم چو محکی دوستان و دشمنان ملیت و خصوصیات بارزشان را آشکار ساخت، سخنرانی ها و نطق های مهمی ایراد داشت. نطق معروف او بر علیه سردفترداران و ربا خواران تاء شیرزیادی داشت و دشمنان ما آنرا مهمترین نطق تبلیغاتی نامیدند.

در نطق چهار ساعتی خود هنگام اخذ رأی اعتماد نسبت به کابینه اول حکیمی مهمترین مسائل اقتصادی و سیاسی ایران را تشریح کرد. همو در این نطق برای اولین بار در مجلس شورای ملی ایران فریاد زد که بحرین جزء لاینفک ایران است و گفت که "رضا خان بایک قیام و قعود مجلس فرمایشی آراءات و قسمتی از خاک ایران را به ترکیه واگذار کرد." دفاع موثر او در سندیکای بین المللی کارگران برای شناساندن اتحادیه های کارگری ایران و رسمیت دادن به آن، شخصیت برجسته سیاسی و هوش مخصوص او را مشخص می کرد. زحمات او در سندیکاهای بین المللی کارگران هرگز از یاد زحمتکشان ایران بیرون نخواهد رفت.

در تاریخ پنجشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۲۵ به وزارت پیشه و هنر برگزیده شد و فردای آنروز در حضور رفقای خود سوگند خورد که یک وزیر توده ای باشد. و برای نخستین روزی که به وزارتخانه خود حاضر شد سوگند خود را اجرا کرد و ابتکار تصفیه جدی دستگاه اداری وزارتخانه ها را برای خود نگاهداشت.

او که در سال ۱۳۱۵ برای اولین بار با شغل (معاون مدعی العموم بدایت تهران) وارد شغل دولتی شده بود، اگرچه در سال مسدود زندان او را حساب نکنیم، پس از یازده سال وزیر شد. این هرگز تعجبی ندارد. طرز تفکری که ایرج اسکندری را بزندان کشید

و در دنبال آزادی آنان نهضتی باین عظمت را در شرق ایجاد کرد
و گذشته از همه، اینها اراده، توده‌های وسیع حزبی با و اجازه
میدهد که به انتظار آینده‌ای بس درخشان تر بزرگترین کوشش
خود را در راه سعادت ملت ایران بکار ببرد.

www.KetabFarsi.com

نامه فریدون کشاورز

دوست گرامی .. از من خواسته‌اید که برای کتاب جمعه‌ها نوشته‌ای درباره‌ی ایرج اسکندری که در آوریل گذشته فوت کرد، بفرستم، اینک آن نوشته :

باید در ابتدا بگویم که :

۱ - کسی که درباره‌ی شخصی یا واقعه‌ی یا زمانی چیزی می‌نویسد باید درست بگوید و خود و گذشته‌ی خویش و معتقدات خود را به کناری بگذارد تا حب و بغض شخص در نوشته‌اش دخالت نکند. من این نکته را در تمام نوشته‌هایم مراعات کرده و خواهم کرد، زیرا اعتقاد دارم که مراعات نکردن این اصل اساسی خلاف شرف و حیثیت یک مرد سیاسی است.

۲ - همه میدانند که من خیلی قبل از فرار شاه مخلوع از ایران مصاحبه‌ای به زبان فرانسه در آذرماه ۱۳۵۶ (دسامبر ۱۹۷۷) در ژنو داشتم، که یکسال بعد به شکل کتابچه‌ای زیر عنوان " من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را " دردها هزار نسخه در ایران و در خارج به فارسی منتشر شد. در اینجا، و به این مناسبت اجازه بدهید یادآوری کنم که من هیچ زمانی برای نوشته‌هایم پولی دریافت نکرده‌ام، بلکه منافع آنرا به ناشرین بخشیدم، زیرا منظورم آگاهی نسل جوان ایران بوده و هست تا

مگراشتباه امثال مراتکرارنکنند، بنابراین من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، دکتر رادمش و ایرج اسکندری را نیز در برمیگیرد، زیرا رادمش، پس از خلع شدن از دبیراولی حزب توده، تا آخر عمر عضو کمیته مرکزی باقی ماند و ایرج اسکندری تا آخر عمر عضو کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه حزب بود. رادمش چنددهه و ایرج اسکندری مرتب یک دهه دبیر اول حزب توده بودند و "خدای داند" چه اسرار آگاه کننده‌ای برای جوانان فردای ایران و عموم ایرانیان را با خود به گور برده‌اند.

این دونفر، مانند همه انسانها محاسنی داشتند و خطاها و اشتباهاتی نیز از آنان سرزده است، و صفتهایی نیز داشتند و شرط صداقت و شرف است که به هر دو جنبه توجه شود.

در زندگی شخصی رادمش مردی آرام بود و زندگی "بی سروصدائی" داشت و وقت آزاد خود را در خانه و در میان همسر و فرزندان می‌گذراند. ایرج (مایکدیگرا ایرج و کشا و رز خطاب میکردیم) مردی "خوش مشرب"، گیرا و جالب در گفت و شنود و "خوش گذران" در زندگی شخصی بود. باید اضافه کنم که من شخصا "عقیده دارم که مردان سیاسی بخصوص هنگامی که در دبیری حزبی هستند، باید از هر جهت برای دیگران نمونه باشند و از بسیاری از لذات و خوشی‌های زندگی که دیگران از آن بهره‌مند میشوند، بگذرند. من هر وقت از چنین نمونه‌ای در زندگی شخصی صحبت میکنم، قیافه هوشی‌مین رهبر حزب کمونیست ویتنام را بیاد می‌آورم. به همین گفته برای زندگی خصوصی آن دواکتفامی کنم. اکنون به فعالیت ایرج در حزب توده می‌پردازم.

بدون تردید ایرج اسکندری، پس از دکتر ارانی، از نظر سیاسی با سوادترین فرد گروه ۵۳ نفر بود که در زمان رضا شاه، دستگیر و زندانی شدند. در زندان بخصوص تحت تاءثیر آرداش و نسیان (اردشیر)، که مردی جاه طلب بود، و نوشته‌های خود را در جراید حزبی "فولاد" امضا می‌کرد، (فولاد را به روسی استال می‌نامند که نام استالین از آنجا بود) در بین زندانیان سیاسی دو دسته‌گی ایجاد شد، و رادمش ایرج، یزدی، بهرامی، روستا و بقراطی در یک گروه بودند، و بعدها آرداش کا میبخش کیانوری

مریم فیروزو فروتن در رأس گروه مخالفان جوانان در حزب قرار گرفتند. این گروه بندی به حزب توده آورده شد، و در تمام تاریخ حزب همیشه کم و بیش متشکل شده و ادامه داشت. گروه کا میبخش - کیانوری همواره برای "قبضه" کردن در بست رهبری تلاش میکردند تا در آستانه انقلاب ایران (بهمن ۱۳۵۷) گروه کیانوری ایرج اسکندری را از دبیر اولی عزل کرد و خود کیانوری به جای او نشست. در این باره در من متهم میکنم چنین گفته ام "مشاهده" این که یک مرد حادثه جو، که خیانت او به حزب و میهن ما ثابت شده پس از سی سال فراکسیون بازی و کوشش، دبیر و دیکتاتور حزب شده (صحبت از کیانوری است - نویسنده) زیرا عملاً ایرج اسکندری دبیر کل حزب بمناسبت پیری و علاقه ای که به مقام دبیر کلی و مزایائی که این مقام دارد ظاهرًا "دبیر کل است و پرده ای بیش برای پوشاندن دیکتاتوری کیانوری نیست. و چنین ادامه داده شده که ساواک از همه "اسرار" با خبر شده است و... آن عده از اعضاء حزب که در ایرانند و ممکن است یکبار دیگر در دام خائنین بیفتند و یکبار دیگر حزب و مردم ما دست و پا بسته به شکست و نابودی کشانده شوند... (همانجا ص ۱۷ و در ضمن به ص ۱۲۹ نیز مراجعه شود.)

دیدیم بعد از آنکه گروه کیانوری، در کودتای ۲۸ مرداد علیه زنده یاد مصدق قوای حزب توده را فلج و بی اثر کرد و ایران را دست و پا بسته "تحویل شاه و سیای آمریکا" داد، پس از انقلاب نیز ایران و حزب توده را با سازش و خیربری و جاسوسی برای "جمهوری اسلامی" تحویل آخوندهای آدم کش داد. در دوران فعالیت علنی حزب توده ۱۳۲۵ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، یعنی روز تیراندازی به شاه، که حزب توده غیر قانونی اعلام شد و مجبور به اختفا گردید، گروه کا میبخش - کیانوری در حزب در اقلیت بودند و به این مناسبت به کارهای مخفی پرداختند که در من متهم میکنم به تفصیل آورده شده است. از آن جمله :

۱ - قتل احمد دهقان، مدیر تهران مصور، ۲ - قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مردامروز، ۳ - تشکیل کمیته ترور، ۴ - شرکت کیانوری با واسطه، در جریان تیراندازی به شاه، ۵ - قتل چند

تن از افراد ساده و غیرمسئول حزب ۶ - قتل حسام لنکرانی،
۷ - ایجاد قیام افسران خراسان، ۸ - ایجاد انفجار در ناوبر
۹ - ایجاد وسائل انفجار در هواپیما در قلعه مرغی، ۱۰ - (همانجا
ص ۴۱ و ۴۲)

لازم به ذکر است که :

الف - قسمتی از این اعمال آوانتوریستی (ماجراجویانه) و
جنایت کارانه هنگامی انجام میشد که حزب توده نه تنها علنی
بود بلکه یک فراکسیون ۸ نفری نماینده در مجلس ۱۴ داشت که
ایرج، رادمش و من، که سخنگوی فراکسیون حزب و روابط آن با
کمیته مرکزی بودیم جزو آن بودیم و هر عقل سلیم و بی غرض
قبول میکند که یک کمیته مرکزی ۱۹ نفری، یک هیئت اجراییه
۹ نفری، آنهم با بودن رادمش و ایرج و من که همه می دانند
اهل این نوع کارها نبوده ایم و نیستیم چنین تصمیمات
احمقانه ای نمی گیرد.

ب - ولی همه ما پس از متلاشی شدن سازمان حزب در ایران و آمدن
کادرها و افراد کمیته مرکزی به مسکو، هنگامی که زبان کادر
ها باز شد و صدایشان در آمد و "اسرار" ۳۲ فاش شد، از این
جریانات مطلع شدیم و دیگر از سالهای ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶ بعد مدتها
بود که همه افراد کمیته مرکزی و حتی افراد ساده حزب (و البته
ایرج و رادمش) از این جریانات با خبر بودند ولی به علل چندی
که در من متهم می کنم آمده است (سازشکاری، ترس از افشای
جنایت، حفظ رفقای گروه خود و غیره) کوشش در جلوگیری از افشای
این جریانات می کردند و در پلنوم وسیع چهارم کمیته مرکزی
دیگر بیش از ۸ نفر از کادرها شرح این جریانات را بیشتر از
دهان من و کمتر از دهان ایرج و رادمش شنیده و به رفقای خود
گفته بودند. بنابراین به تدریج همه افراد حزب در مهاجرت
از آن خبر داشتند. در پلنوم چهارم سازش بین گروه رادمش و
ایرج و گروه کامبخش - کیانوری حاصل شد و همه کادرهایی که در
پلنوم چهارم بودند بخاطر دارند که ایرج در آخر یکی از جلسات
درباغ عمارتی که پلنوم در آن تشکیل میشد، دست مریم فیروز
همسر کیانوری را گرفت و گفت " دختر عمو جان، بیا برویم کمی با

هم صحبت کنیم". همه حاضرین آنروز پلنوم این منظره "غیبر منتظره" را به خاطر دارند و این "دختر عمو جان" در مسکو و رد زبان کادرها، نامدتی بود. به این ترتیب در داخل رهبری آشتی شد (همانجا ص ۶۵). رادمش دبیرکل حزب که همیشه مردی غیرمصمم بود به راه حل ایرج اسکندری، که بدترین راه حلها بود، پیوست و به این ترتیب یک هیئت اجرائیه انتخاب شد که نصف آن از هر طرفی بود و پست دبیرکلی برای رادمش، که مخالف فراکسیون کامبخش، کیانوری تا آنروز بود، باقی ماند. عده‌ای از کادرها و از آن جمله من با این "آشتی کنان" شدیداً "مخالفت کردیم ولی در اقلیت ماندیم..." (همانجا ص ۶۵). پس از پلنوم چهارم یک هیئت دبیران سه نفری (رادمش، ایرج، کامبخش) انتخاب شد و گروه وی راه "قبضه کردن رهبری را" صاف ترک کردند. سال‌ها گذشت و در ابتدای سالهای ۷۰ گروه کامبخش - کیانوری با ایرج کنار آمدند، و رادمش را برکنار و ایرج را بجای او دبیر اول حزب کردند، با آنکه ایرج سیلی جانانه‌ای به کامبخش در یکی از جلسات کمیته مرکزی در مهاجرت زده، و او را خائن و لو دهنده ۵۳ نفر و قاتل ارانی "نامیده بود و در ابتدای پلنوم چهارم گفته‌های مرا علیه گروه کامبخش قویاً تأیید کرده بود. (همانجا ص ۷۲، ۱۱۱، و نیز به ص ۱۲۲ و ۳۸ نیز مراجعه شود).

با این همه رهبری حزب و دبیر اول آن، یعنی ایرج، پس از مرگ کامبخش سخنرانی غراشی، درباره فعالیت او کرد و او را "یکی از بزرگترین کمونیست‌های ایران و یک انترناسیونالیست بزرگ معرفی کردند". به من متهم میکنم و شرح زندگی کامبخش در کتابی که حزب توده پس از مرگ کامبخش به نام او منتشر کرد و جراید آنروز حزب مراجعه شود (همانجا ص ۲۶).

برکناری ایرج اسکندری بوسیله کیانوری، از طرف من در من متهم میکنم پیش‌بینی شده بود و در صفحه ۳۸ چنین خوانده می‌شود:

... مبارزه بین این دو فراکسیون به شدت در حزب ادامه داشت (منظور فراکسیون کامبخش - کیانوری با رادمش و ایرج است، نویسنده) رادمش دبیرکل سابق حزب و ایرج اسکندری دبیر اول

حزب، که دونفراز آخرین باقیماندگان پیروان ارانی در دستگاه رهبری حزب بودند و طرفداران شان در برابر فراکسیونی که ابتدا آوانسیان (اردشیر) و بعدها کامبخش و کیانوری و کم کم غلام یحیی دانشیان و رفقای او نیز به آن پیوستند، قرار داشتند، بتدریج ایرج اسکندری، که از طرف فراکسیون کامبخش - کیانوری تقویت و تشجیع میشد، "رفیق قدیمی" خود را دمنش را از دبیرکلی حزب برکنار کرد و جای او را گرفت. به یقین میتوان گفت که نزاع فراکسیونی، که از زندان رضا شاه بوسیله افراد قدیمی تر شروع شده بود، و در حزب دائما "ادامه داشت و نقشه تصرف رهبری را می کشید، با برکناری ایرج اسکندری از سمت دبیر اولی حزب بوسیله کیانوری، دبیر فعلی حزب و رهبر فراکسیونی، که در قدیم آرداش آوانسیان و کامبخش عضوان بودند، به سرانجام خواهد رسید. مطابق اطلاعاتی که از آلمان شرقی میرسد مبارزه برای انجام این تغییر از چندی پیش شروع شده است... می دانیم که این پیش بینی درست درآمد و در آستانه انقلاب کیانوری ایرج را بر کنار کرد و خود دبیر اول شد.

همه آنچه در این نوشته میخوانید به تفصیل قبل از فرار شاه از ایران درباره رادمنش و ایرج نوشته شده و در من متهم میکنم به تفصیل وجود دارد و هیچ یک از این دو آنها را تکذیب نکردند. شک نیست که برابر آنچه نوشته ام رادمنش و ایرج در داخل کمیته مرکزی با فراکسیون کامبخش و کیانوری مخالف بودند ولی هیچوقت مخالفت آنها از پشت دیوار و درهای بسته بیرون نیامد و بنا بر این همیشه بنحوی سکوت کردند و با آنها کنار آمدند. علت چه بود؟ فشار اتحاد شوروی سیستم استالین یا علل دیگری...؟

بالاخره من در استعفانامه خود در ماه مه ۱۹۵۸ یعنی ۲۷ سال پیش پس از شرح جنایات گروه کامبخش - کیانوری و استفاده از حزب به عنوان یک دستگاه تروریستی و آوانتوریستی (ما جراجویانه) و خرابکاری بدون اطلاع کمیته مرکزی و پیشنهاد اخراج "خائنین و خرابکاران" ذکر این که افرادی که یکدیگر را خائن و بیشرف و جانی میدانستند و هنوز هم میدانند و با هم سازش کرده اند و ریاست میکنند... نوشتم که از عضویت در این کمیته مرکزی ننگ دارم

وازان استعفا میدهم و اضافه کردم که: "من تاکنون معتقد بودم که در مقابل باندکا میبخش - کیانوری، اکثریت در کمیته مرکزی مبارزه می کند و با آنکه به رفقای مقابل این باند ایرادات بسیار جدی داشتم و دارم، همیشه مخالفین باند کا میبخش - کیانوری را در کمیته مرکزی افرادی می دانستم که از نظر شرافت انسانی و حزبی بهتر از مخالفین خود هستند... ولی اکنون به این نتیجه نیز رسیده ام که همان نواقص جدی و بعضی اشتباهات آنها و علاقه به دفاع از خطاها و اشتباهات و سستی ها و بی سوادی سیاسی رفقای نزدیک خود و حفظ موقعیت خویش و رفقای خود در رهبری حزب باعث شده است که موقتا "این رفقا با مخالفین خود باند کا میبخش - کیانوری سازش کنند تا به کمک هم موقعیت متزلزل خود را حفظ نمایند. به نظر من اکنون رفقا رادمنش و ایرج اسکندری در چنین موضعی قرار گرفته اند". (همان کتاب ص ۱۴۷).

پس از انقلاب، رادمنش به ایران رفت ولی وارد "بازی" نشد و چون تا "مین زندگی برای او با حقوق جزئی بازنشستگی ممکن نبود به آلمان شرقی برگشت. ایرج اسکندری نیز به ایران رفت و با تهران مصور صاحبهای کرد و در آن مختصری "از روی کارهای کیانوری پرده برداشت. با آنکه گفته های ایرج بسیار "رقیق" بود، کیانوری او را "احضار" کرد و به او گفت که یا باید نوشته های تهران مصور را تکذیب کند و یا از حزب اخراج خواهد شد. "در کف شیرینر خوانخواه های، غیر تسلیم و رضا کو چاره ای؟" ایرج تسلیم شد و در ارگان حزب نوشته تهران مصور را تکذیب کرد و نوشت که تهران مصور درست گفته های او را منعکس نکرده بود. پس از این تکذیب تهران مصور مقاله ای زیر عنوان "رهبران حزب توده دروغ می گویند" منتشر کرد، و اطلاع داد که از گفته های ایرج نوار پر کرده بود و مطالبی را که ایرج خواش کرده بود - خصوصی باشد و منتشر نشود، نیز چاپ کرد و نوار را تکثیر کرده بفروش گذاشت.

تکذیب ایرج و مقاله تهران مصور و نوار صحبت ایرج همه را من از ایران دریافت کرده ام و دارم. اما خلاف وجدان و شرف است اگر

نکات زیر نیز گفته نشود و در قضاوت مورد توجه قرار نگیرد :

۱ - دکتر رادمنش پس از مراجعت از اروپا ، در زمان رژیم رضاشاه بهترین استاد فیزیک جدید در دانشگاه تهران و از خانواده ای مرفه بود و هنگامی که پس از انقلاب به ایران برگشت چیزی نداشت جز حقوق بازنشستگی (گویا چهار هزار تومان) و مجبور به مراجعت به آلمان شرقی گردید .

و ایرج اسکندری نیز پس از مراجعت از اروپا یکی از باسوادترین افراد از اروپا برگشته بود و در وزارت دادگستری بسیار فعال شناخته شده و مورد نظر بود . این هردو نفر از نظر مالی در آخر عمر در تنگدستی بودند و شاید این نکته که تخصصشان در کشورهایی که در مهاجرت در آنجا زندگی کردند (سوسیالیستی) "خریدار نداشت" آنان را مجبور به سکوت کرد . شاید اگر من هم طبیب متخصص اطفال نبودم به همان "دردها" مبتلامی شدم . این دونفر هردو هنگام مسافرت به ژنو به دیدن من می آمدند و با هریک از این دو در حضور یکی از دوستان مشترک قدیمی در منزل من ناهار خوردیم و هردو از آنچه بر حزب توده و مردم ایران گذشت و می گذرد و از خیانت رهبری فعلی متاء ثرونا راحت و عصبانی بودند .

ایرج که ، بدون شک ، بعد از دکتر ارانی باسوادترین فرد ۵۳ نفر بود کتاب کاپیتال ، سرمایه مارکس را به فارسی ترجمه کرد (کاری که بسیار مشکل بود و دو جلد آن چاپ و منتشر شده است) وی کتابی نیز اخیراً "منتشر کرد بنام درتاریکی هزاره ها که من هنوز نخوانده ام ولی آنها که خوانده اند ، آنرا بسیار جالب و مفید تعریف کرده اند .

۲ - رادمنش و ایرج هردو به اصول عام سوسیالیسم اعتقاد راسخ داشتند و شاید به همین مناسبت به استالین و اتحاد شوروی کوچک ترین ایرادی ، که منتشر شده باشد ، در تمام دوران زندگی نگفتند . این درست است که "اگر اتحاد شوروی از صحنه سیاست بین المللی ما خارج بشود نفس کشیدن حتی در هوای آزاد برای ما مشکل خواهد بود . . ." این گفته دکتر مصدق امروز نیز درست است و باید در سرفلوحه سیاست های دولت های ملی فردای ایران آزاد شده قرار گیرد ولی دوست آن است که معایب دوست را بگوید و

استقلال عقیده و رای و اظهار نظر خود را حفظ کند.

۳ - برای رادمش و ایرج و هم چنین بسیاری از کادرهای حزب توده ایران بالارفتن از پله‌های وکالت و ریاست و وزارت و حتی نخست‌وزیری در رژیم پهلوی آسان بود. فراموش نکنیم که آنان که از حزب برای تسلیم شدن به شاه رفتند همه به آلف والوف و مقام و ثروت رسیدند. آن اولیها به مردم ایران و به راه خود اعتقاد داشته و دارند و ممکن نبودونست که جزو "غلامان خانه زاد" و "چاکران جان نثار" بشوند و "خاطر مبارک آسوده باشد" بگویند. کدام انسان می‌تواند ادعای قضاوت عادلانه و وجدان و شرف بکند و نگوید که رادمش و ایرج و بسیاری از کادرها و افسران تیرباران شده توده‌ای را در درستی‌کاری و امانت و رعایت اصول انسانی و علاقه به ایران و ایرانی حتی از دور، نمیتوان با امثال علم و اقبال و شریف‌امامی و انصاری و دیگر "چاکران" و "غلامان" شاه مخلوع مقایسه کرد.

۴ - رادمش و ایرج اسکندری و بسیاری دیگر از کادرها و افراد حزب توده از نظر خصائل انسانی با کامبخش و کیانوری و پیروان آنان تفاوت بسیار داشتند و بنظر من غیرممکن بود با ترور و قتل فردی از مخالفین یا افراد حزب موافقت نمایند. (۱)

دکتر فریدون کشاورز

۵ ژوئیه ۱۹۸۵

(۱) نقل از کتاب جمعه‌ها، شماره ۴

خطابه ماکسیم رودنسن

از بزرگوارکنندگان این نشست در یاد بود دوست قدیمی ام ایـرج اسکندری سپاسگزارم که به من نیز اجازه ایراد چندکلامی دادند از نخستین برخورد من با ایـرج، اکنون ۳۶ سال می گذرد. مثل همیشه، درگذشت همراهی دیرینه هم دردی است وهم هشدار. اما ضمناً "فرصتی نیز هست برای سنجش راه پیموده. در ۱۹۴۹، او با جدیت در انتشار ماهنامه خاورمیانه (MOYEN ORIENT) که نخستین شماره اش در ژوئن ۱۹۴۹ در همین جا، در پاریس، به زبان فرانسه درآمد، شرکت می جست. من این ماهنامه را خوب می شناسم، چه از شماره ۳ بعد، یعنی از اوت ۱۹۴۹، خود سر دبیری اش را برعهده داشتم. هر چند در آن نقش معمولی سردبیرانرا ایفای می کردم. در گروه مسئول انتشار، ما دو فرانسوی بودیم، خزانه دار و من، که شاید پانزده نفری از اهالی خاورمیانه را: ایرانی، ترک، و اعراب کشورهای مختلف عربی، به تعبیری "پناه" داده بودیم.

جلسات هیئت تحریریه را، که در خانه دوستان ایـرج در AUTEUIL تشکیل می شد و ضمن آن مطالب هر شماره را تنظیم می کردیم، خوب به یاد دارم.

در شماره اول خاورمیانه که امروز صبح دوباره نگاه می کردم

مصاحبه‌ای با ایرج هست. او به تازگی در ایران، در جریان محاکمه‌ای که پی‌آمد تیراندازی معروف، و سخت‌مظنون، پنجم فوریه به شاه بود، غیاباً به مرگ محکوم شده بود. او در شماره سوم، رشته مقالاتی را آغاز کرد که "تاریخ حزب توده" اش را تشکیل می‌داد. متأسفانه، به علت دشواریهایی که پلیس فرانسه برایمان پیش می‌آورد و سرانجام از قطع انتشار ما هنامه، پس از شماره ۲۴ - ۲۵ (مورخ ژوئیه - اوت ۱۹۵۱) ناگزیرمان کرد، این "تاریخ" ناتمام ماند. امیدوارم بتوان روزی آنرا، احتمالاً با تکمیلش به کمک پیش‌نویسها و یادداشتهای باقیمانده از دوستان، منتشر کرد.

این دشواریها، بالطبع، خصوصاً "متوجه خارجی‌ها بود. بانوی خزانه‌دار و من از این همه درامان بودیم، در مورد ایرج نیز، که بمثابه وزیر سابق اهمیت و حرمتی داشت، پلیس احتیاط‌هایی به خرج می‌داد و تا حدی ظواهر را رعایت می‌کرد. در واقع ما موران سرویس مراقبت بیگانگان تا حدی با او کج‌دار و مریز رفتار می‌کردند. بخاطر دارم که یک بار ایرج برایمان تعریف کرد که روزی آفتابی، در بهاریا تا بستان در ایوان کافه‌ای در شانزه لیزه نشسته بوده، رئیس سرویس بیگانگان به میزش نزدیک شد. صدلی‌ای پیش کشید و با لحنی بسیار مؤدبانه گفت: "آقای وزیر اجازه می‌فرمائید؟" با هم نشستند، چیزی نوشیدند و دوستانه گپ می‌زدند. اما اندک زمانی بعد، ترتیب اخراج دوستان از فرانسه داده شد.

بدین ترتیب، اوسال‌های متمادی، به دور از ایران و نیز فرانسه در تبعیدماند و با امید، در انتظار روزی به سر میبرد که ایران بنحوی از انحاء، که در آن زمان قابل پیش‌بینی نبود، آزاد شود و خود بتواند به کشورش که سخت عزیز می‌داشت، بازگردد. می‌دانید که این واقعه چگونه، با چه وضعی و در چه اوضاع و احوالی رخ داد، با عواقبی که کمال مطلوب نبود و این حداقل چیزی است که می‌توان گفت.

در مورد زندگی و آثار ایرج و قتلان را نمی‌گیرم. در این زمینه پیش از این دیگران سخن گفتند. هر چند باید بسیار بیش از اینها

گفت امیدوارم که بتدریج، خاطره‌ها در مورد وی منتشر شود و متن آنچه گفته یا نوشته، گردآید. در این صورت، ارزیابی این شخصیت، آنچه نمایندگی میکرد و نیز جایگاه و نقش‌اش در تاریخ ایران معاصره وجه بهتری امکان پذیر خواهد شد. برای اجتناب از اطاله کلام، همین قدر می‌گویم که مردی بود راست و درست، که عمرش را وقف آینده مردمش کرده بود. نظرها در مورد عقاید وی هرچه که باشد، (می‌توان با بخش اعظم یا حتی تقریباً "تمامی آنها مخالف بود)، وجدانا "نمی‌توان او را شایسته احترام ندانست.

در واقع ایرج به آن قشر کثیر از اهالی خاورمیانه تعلق داشت که، گرچه در خانواده‌های مرفه، و حتی بسیار مرفه، بدنیا آمده بودند که بسته به ترمینولوژی مورد استفاده، می‌توان جزء بورژواهای بزرگ، فئودال‌ها یا اشراف طبقه بندی کرد، معذالک عمیقاً "از اوضاع مردم خویش متاء شرسده بودند، کسانی که نخواسته بودند از مذلت و فشار و وحشیانه‌ای که خلقشان متحمل می‌شد، به سهم خود سودی ببرند.

در اواخر سالهای سی و در طول سالهای چهل (میلادی)، در روند صف بندی نیروهای مخالف برای جنگ جهانی و نیز در طی خود این جنگ که همچنانکه می‌دانید، برای ایرانیان نیز سخت مصیبت‌بار بود، ایرج به عقایدش شکل داد و عزمش را استوار کرد. در این دوران، او نیز، همچون بسیاری کسان در خاورمیانه و نقاط دیگر یقین داشت که برای کسب آزادی و پیشرفت و حرکت در مسیر آینده‌ای بهتر، شیوه‌ای که در دسترس خلق‌ها هست و همچون بسیاری کسان، او نیز این شیوه را علمی، یعنی دارای همان ضمانت موفقیتی میدانست که علم در حوزه‌های متعدد دیگر به ثبوت رسانده بود.

در آن دوره در آنجا، و نیز در غرب و من نیز در میان آنان، نیروهای "بین‌المللی کمونیستی" (یا چیزی که از آن مانده بود) را نوعی ارتش جهانی، یا به بیان دقیق‌تر، نوعی نظام شوالیه‌ای می‌انگاشتیم که آزادی و نیکبختی خلق‌های جهان را هدف خویش قرار داده بود. این ارتش، یا این نظام، رهبران بلندآوازه‌ای

چون مارکس و لنین داشت و به کمان ما، در روسیه و مناطقی اطرافش، یعنی در اتحاد شوروی، پایگاه استواری کسب کرده بود. برایین مینا، می شد امبدوار بود که مادامی که این پایگاه باشد راه نجات قطعی بروی بشریت کشاده است.

به این دلیل بود، و نه به دلایل پست و قابل تحقیر (هر چند در آنجا نیز، همچون هر جای دیگر، افراد حقیر و ناچیز یافت میشدند) که اغلب ما بدان سوی چشم دوخته بودیم و می اندیشیدیم که، از برکت وجود این پایگاه چنین گران به کف آمده، می توانیم، در این راه، به جانب بشریتی بهتر و جامعهای از بند رسته و هماهنگ تر، گام برداریم.

ایرج اسکندری نیز چنین جایگاهی را برگزیده بود، آنهم در شرق جایی که جناح مترقیای که خلاصی این کشورها از گرداب فقر و فشار و وابستگی را می جست و می جوید، تاریخی سخت دشوار و مصیبت بار را پشت سر نهاده بود. کام زدن در راهی که گفتم در هیچ کجا آسان نیست، اما احتمالاً در این منطقه، جهان دشوارتر است. در این جا، باید در هر گام از دامهای بی شمار، تا جایی که ممکن است (چه پرهیز از همگی آنها عملی نیست)، اجتناب کرد باید در هر قدم، اسطوره های کهنه را، که همچنانکه تاریخ اخیر چنین به خشونت ثابت کرده است، بیش از آنچه می پنداشتیم بر ذهن توده ها مسلط اند، از سر راه دور گردونه تنها این اسطوره های هولناک را که چنین با قوت بر اذهان چیره اند، که همه آنها سی را که، به تدریج، ضمن پیشروی شکل میگیرند و خواهند گرفت. چه این قانون تاریخ است، و قانون حیات: جز با کنار زدن سنگهای پیش پانمی توان پیش رفت. اما از جمله این موانع برخی نیز زائیده حرکت خود ما در این راه بوده، از این میان پیش و بیش از همه، شاید، رویاها و تخیلاتی که از پیروزیها و شکست هایمان مایه می گرفت.

ایرج از همه چیزش گذشت، نه تنها منافع که حتی خواست های برترش، آرزوهای والا و موجه، را قربانی نقشی برجسته کرد. او بکرات و من جمله در ایام اخیر، با شناخت کامل، خود را فدای راهی کرده، بعد از تفکر بسیار، شایسته تر از همه تشخیص

داده بود. و ماحتی اگر با نتایج این تفکر موافق نباشیم، حق محکوم کردنش را نداریم. چرا که او با حداکثر صداقت ممکن، و با از خودگذشتگی راستین در راه خلق اش، و با آن، در راه آینده بشریت، به این نتیجه رسیده بود. *

برگردان از فرانسه
همایون ادیب

ماه مه ۱۹۸۵

www.KetabFarsi.com

* نقل از کتاب جمعه‌ها، شماره ۴

درگذشت ایرج اسکندری

در قلب بهار امسال ایرج اسکندری درگذشت. او یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ ایران بشمار می‌آمد و نیز یک کمونیست معتقد و پیگیر بود که تا پایان زندگی خود، علیرغم همه دشواری‌ها به اصول عقاید خود پایدار مانده بود.

ایرج در ۲۱ شهریور ۱۲۸۷ هجری شمسی (۱۲ سپتامبر ۱۹۰۸) در تهران به دنیا آمده بود. پدرش یحیی میرزای اسکندری یکی از رهبران مشروطیت ایران بود که بعد از کودتای محمدعلی شاه، نظیر تعدادی از آزادیخواهان بنام، گرفتار شد و در باغشاه او را به زنجیر کشیدند و شکنجه دادند و چند ماه بعد، بر اثر صدمات ناشی از دوران زندان درگذشت. عمویش سلیمان محسن اسکندری از رهبران حزب اجتماع‌یون - عامیون (سوسیال دموکرات) بود که در فاصله انقلاب مشروطیت و کودتای ۱۲۹۹ رضا خان، نقش سیاسی چشم‌گیری داشت. ایرج بعد از پایان دوره متوسطه در تهران برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شد و در آنجا بود که با افکار مارکسیستی آشنا شد و بعد از بازگشت به ایران و اشتغال در وزارت دادگستری به اتفاق دکتر تقی ارانی، مجله سیاسی - تئوریک "دنیا" را بنیاد نهاد و شروع به فعالیت‌های انقلابی کرد. در سال ۱۳۱۶ که ۵۳ نفر در تهران به اتهام تبلیغ عقاید اشتراکی

دستگیر شدند، ایرج یکی از آنها بود که به پنج سال زندان محکوم شد. بعد از خروج از زندان در شهریور ۱۳۲۰، او یکی از بنیان گذاران اصلی حزب توده ایران شد و درکنگره اول این حزب در سال ۱۳۲۳ به عضویت کمیته مرکزی درآمد. در مجلس ۱۴ نماینده مجلس ورئیس فراکسیون پارلمانی حزب بود و در کابینه ائتلافی قوام، ایرج به وزارت بازرگانی و پیشه و هنر منصوب شد. و بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان در سال ۱۳۲۵، ناچار به جلای وطن گردید و سالها در پاریس در فدراسیون سندیکای جهانی، بعنوان نماینده ایران مشغول بکار بود. در اوایل سالهای پنجاه (مقارن سالهای سی در ایران) دولت فرانسه او را بعلمت فعالیت‌های سیاسی‌اش، از فرانسه اخراج کرد و ایرج در وین مستقر شد و در سال ۱۹۵۵، عازم مسکو گردید و به بقیه اعضای کمیته مرکزی حزب توده که در آنجا بودند پیوست. در سال ۱۹۵۷ پلنوم کمیته مرکزی، ایرج را بعنوان عضو هیئت اجرائیه و دبیر حزب توده ایران انتخاب کرد. تا سال ۱۹۷۰ ایرج در این سمت باقی بود و در این سال پلنوم حزب توده، او را به دبیر اولی حزب انتخاب کرد و در آستانه انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بود که ایرج از دبیر اولی حزب برکنار شد و کیانوری جای او را گرفت. بعد از انقلاب ایرج به ایران رفت ولی چون وضع ایران برایش قابل تحمل نبود، ناچار به اروپا بازگشت و با اینکه بیمار بود، سالهای آخر عمر خود را وقف کارهای پژوهشی و علمی کرد.

از کارهای پر ارزش ایرج، یکی ترجمه فارسی کتاب کاپیتال کارل مارکس است. از این کتاب دو جلد تا کنون به چاپ رسیده است. بخش دیگری نیز آماده چاپ است و فقط بخش کوچکی از آن باقی مانده که ایرج فرصت اتمام آن را پیدا نکرده است. تالیف علمی دیگر او، که سال گذشته در پاریس چاپ و تصحیح آن به انجام رسید، کتاب "در تاریکی های هزاره ها" است که در نوع خود تحقیقی بی نظیر است. او در این کتاب چهارصد صفحه‌ای به بررسی کهن ترین آثار جامعه بدوی ایران و روند تجزیه و انحلال آن جامعه پرداخته و موجبات تشکیل نخستین دولت را در این سرزمین از پرده ابهامات بسیار بیرون کشیده است.

ایرج اسکندری که در سحرگاه اول ماه مه ۱۹۸۵ در برلین شرقی درگذشت، مردی خلیق، مهربان، با احساسات و مردم دوست و میهن پرست بود. کتاب "در تاریکی هزاره ها" بطرز با رزی پیوند قلبی این مرد را با وطنش و با مردم وطنش به ثبوت می رساند و بدین جهت مرگ او، نه فقط برای خانواده اش و برای دوستانش ضایعه دردناکی بوده است، بلکه برای همه آنهاست که دورادور ذکر خیر او را شنیده اند و آثار ارزنده او را دیده اند و خوانده اند، اسباب تاءثر و تاءسف شده است.

اریک رولو، نویسنده لوموند، که در شماره مورخ پانزدهم ماه مه این روزنامه، مقاله جامعی را به مرگ این بنیان گذار حزب توده اختصاص داده است می نویسد: "این پدر کمونیزم ایرانی در سال ۱۹۷۹ بدین جهت از دبیرکلی حزب توده کنار گذاشته شد که معتقد بود حزب توده نباید از جنبش ارتجاعی خمینی حمایت کند و پیش بینی میکرد که سرانجام یک چنین حمایتی، خواه و ناخواه فاجعه آمیز خواهد بود. او بعد از آنکه کیانوری، بنا شیوه ای "کودتا" مانند جای او را گرفت، همیشه میگفت که: "حساب نورالدین کیانوری که بر مبنای سیاست فدا مپریالیستی ملاها استوار است، سیاست غلطی است. حزب توده باید خصوصیات ویژه خودش را حفظ کند و از هر نوع وابستگی به جمهوری اسلامی پرهیز نشان بدهد."

رولو می نویسد: "اسکندری علیرغم اختلاف نظرهایی که بنا کیانوری داشت، به این امید به ایران رفته بود که فعالیت های خودش را در دفتر سیاسی حزب ادامه بدهد. اما در عمل دریافت که کیانوری گوشش به نصایح و حرف های او بدهکار نیست و او در این میان فقط خودش را خسته میکنند. به این جهت تصمیم گرفت که به خارج از ایران سفر کند و دست از فعالیت حزبی بردارد و بنا اینکه عده ای از دوستانش می خواستند که او رهبری معترضین به "سیاست همکاری با جمهوری اسلامی" را بپذیرد و در داخل حزب توده، جریانی علیه کیانوری بوجود آورد، او که این کار را در حکم خنجر زدن به حزب تلقی می کرد، هیچگاه زیر بار قبول این پیشنهاد نرفت." *

* نقل از ماهنامه روزگار نو، دفتر چهارم سال چهارم، اردیبهشت ۱۳۶۴

روز دوشنبه ۱۳ مه از جانب اطرافیان ایرج اسکندری کسب اطلاع شد که بنیانگذار حزب توده (حزب کمونیست ایران) بدنبال یک بیماری طولانی در سن هفتاد و هفت سالگی درگذشته است . ایرج اسکندری که در دولت ائتلافی متشکله در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ هـ . ش) وزیر اقتصاد و صنعت (پیشه و هنر) و قبل از آن نیز نماینده مجلس و عضو دفتر سیاسی حزب توده بود و بعدها به دبیرکلسی این حزب برگزیده شد . جانشین او آقای نورالدین کیانوری در ۱۹۸۳ در ایران دستگیر شد . اسکندری ازدواج کرده و پدر چهار فرزند بود . سه دختر او در اتریش و پسرش در جمهوری دموکراتیک آلمان زندگی میکند .

اوج یک معترض .

او را معمولاً " شاهزاده سرخ مینا میدند و او خود از قبول این لقب سرباز نمی زد . ایرج اسکندری از خانواده قاجار بود که مدت یکصد و سی سال و تا زمان پیدایش خاندان پهلوی در سال ۱۹۲۴ در ایران سلطنت داشتند . او مانند یک ارباب بسزرگ رفتار میکرد . اسکندری مردی بسیار با فرهنگ ، دارای طبیعی لطیف و به چند زبان آشنا بود و از آن جمله به زبان مسلمان (زبان فرانسه) به لطف و کمال سخن میگفت . او این زبان را در جوانی در پاریس فرا گرفته و در همانجا دکترای دولتی دریافت داشته بود . او مردی نوشخواره بود و با گرمی متعادل و خویشتن داری طبیعی از مهمانان خود پذیرائی میکرد .

او که بدنبال تضییقات وارده بر حزبش طی چهل سال از کشورهای بسیاری دیدار کرده و در تعدادی از آنها با جبار اقامت گزیده بود نسبت به فرانسه " گاهواره انقلاب " احساس خاصی داشت . او پس از پنج سال اقدامات مستمر از فرانسه پناهنده شد . او پس از پیروزی انقلاب در ایران امر به او امکان میداد که آلمان شرقی را ، که خودش را در آنجا ناراحت احساس میکرد ، ترک کند و میتوان گفت درست در زمانی که چمدانش را بسته بود مرگ او را در ربود .

پدر کمونیسم ایران روحی معترض داشت و بعبارت بهتر دارای این جسارت بود که وقتی بنظرش میرسید که اصول موردعلاقه‌اش در معرض تهدید قرار گرفته به مخالفت با جریان رایج برخیزد. او بدنبال یک رشته جریان‌ات مشکوک، که خود آن را در محافل خصوصی " کودتا " مینامید، در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷ ه. ش) و کمی پیش از به قدرت رسیدن امام خمینی، از مقام دبیر اولی حزب سرکنار شد. او قبلاً علیه سیاستی که وی آنرا خوش خدمتی به جنبش اسلامی تلقی میکرد بپا خاسته بود و قاطعانه پیش‌بینی کرده بود که این سیاست به فاجعه منجر خواهد شد. او بویژه نسبت به جانشین خود نوالدین کیانوری مشکوک بود و او را - متهم میکرد که " آلت دست مسکو " است.

میدانیم که کیانوری پس از بازداشت در سال ۱۹۸۳ ظاهراً در زیر شکنجه اعتراف کرده که به اتحاد شوروی اطلاعات میداده است ایرج اسکندری هیچگاه از انتقاد محاسبه‌های جانشین خود که برجسته " ضدامپریالیستی " ملاحابنا نهاده شده بود باز نماند ایستاد و تاکید میکرد که حزب توده باید بخاطر " دموکراسی واقعی " مبارزه کند و " اصالت و استقلال " خود را در برابر جنبش اسلامی کاملاً حفظ کند.

اسکندری علی‌رغم اختلاف نظرهای اصولیش با کیانوری در سال ۱۹۷۹ بقصد ادامه فعالیت در دفتر سیاسی حزب، که در آن زمان هنوز در آن عضویت داشت. به ایران بازگشت. اما بزودی در یافت که او را به " زینت المجالس " تبدیل کرده‌اند و در خلوت با لحنی تلخ میگفت: آنها البته به من اجازه ندهند داد که هر قدر دلم میخواهد حرف بزنم اما بشرط آنکه این حرفها باب طبعشان باشد.

او سال بعد دوباره راه تبعید در پیش گرفت. بعضی از دوستان و سواش میکردند که در رأی جنبش اعتراضی در داخل حزب توده قرار بگیرد ولی او تا به آخر و بخصوص پس از موج دستگیریها و اعدامهایی که از سال ۱۹۸۳ همراهان قدیمش را از یاد آورد، از پذیرفتن این پیشنهاد امتناع کرد.

ایرج اسکندری نوشته‌های متعددی، بویژه درباره تاریخ اقتصاد

و اجتماعی ایران ، از خودبجا نهاد متن کامل کاپیتال کارل
مارکس را نیز به فارسی ترجمه کرد . *

اریک رولو . روزنامه لوموند ۱۵ مه ۱۹۸۵

روزنامه اومانیته

ایرج اسکندری بنیانگذار حزب توده ایران در پی یک بیماری طولانی در برلین که محل تبعید او بود درگذشت . او هنگام مرگ هفتاد و هفت سال داشت .

ایرج اسکندری که وکیل دعاوی ، نویسنده و محقق بود در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ه.ش) حزب توده را بنیان نهاد . او سپس در یک دولت ائتلافی وزیر اقتصاد و صنعت (پیشه و هنر) شد .

در پایان همین سال وزیرای کمونیست بوسیله شاه از کابینه اخراج شدند . چند سال بعد در ۱۹۴۹ (۱۳۲۷) حزب توده غیر قانونی اعلام شد . هنگامیکه شکار واقعی کمونیستها آغاز شد ایرج اسکندری به مرگ محکوم و مجبور به زندگی در تبعید شد . او که در ۱۹۷۰ بعنوان دبیرکل حزب انتخاب شد در ژانویه ۱۹۷۹ مقام خود را به نورالدین کیانوری سپرد .

حزب کمونیست فرانسه یک پیام تسلیت خطاب به حزب توده ، که از فوریه ۱۹۸۳ (بهمن ۱۳۶۱) دوباره غیر قانونی و بسیاری از رهبران آن زندانی شده اند ارسال داشته است .

روزنامه " اومانیته " ۱۴ مه ۱۹۸۵

* برخلاف اطلاع نویسنده ، مقاله فوق ، ایرج اسکندری مخالفت خود را علیه خط مشی سابق حزب توده و رهبران زندانی آن و دنباله‌کنندگان راه آنها ، در ماه‌های آخر زندگی‌اش کاملاً علنی کرده بود و حتی در پلنوم هیجدهم این حزب اصرار داشت که رهبرانی را که در زندان از خود ضعف نشان داده‌اند باید از حزب اخراج کرد .

مسائل مهم است و این وحدت اندیشه‌ای طبعاً میان همفکران همبستگی ایجاد میکند و لذا آنها را قهراً پشتیبان هم میسازد. اگر غیر از این باشد، موجب شکستی است.

پس اگر حزب توده ایران حزب طبقه کارگر، پیرو ایدئولوژی این طبقه، یعنی مارکسیسم - لنینیسم است، نمیتواند همیشه احزاب دیگر طبقه کارگر و بویژه احزاب کشورهای ناپسند که اکنون در مراحل مختلف ساختن جامعه سوسیالیستی قرار دارند و حکومت کارگران و دهقانان را در سرزمین خود مستقر ساخته‌اند و با پیشرفت‌های اجتناب ناپذیر خود در مقیاس بین‌المللی، بیشترین وزنده‌ترین دلایل را برای اثبات صحت عقیده‌های حزب توده ایران بدست میدهد. در واقع کسی منطقی نمیتواند از حزب توده ایران توقع داشته باشد که نسبت به همفکران انقلابی خود در جهان ابراز همبستگی نکند، چنین توقعی از حزب توده ایران درست بمعنای پیشنهاد ایدئولوژی طبقه کارگر و سلب خصالت طبقاتی آنست.

ولی حزب توده ایران سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است و فقط منطبق با این کشور دارد و لذا تحقق عقاید انقلابی خود را در درجه اول بطور مشخص برای استقلال و ترقی ایران، آزادی و سعادت مردم آن ضرورت می‌شمارد. حزب ما از آن جهت حزب توده ایران است که مقصد دارد با استقرار سوسیالیسم میتوان برای همیشه ریشه‌های نفوذ امپریالیسم، استثمار و نو استعمار و استبداد آزادی را در واقع اقتصادی و اجتماعی کشور ما قطع کرد و استقلال و آزادی واقعی ایران را تأمین نمود.

در واقع منظور در پیشه کن ساختن استثمار، فقر و ستم‌های گوناگون توده‌های مردم ایران و ارتقاء واقعی و مستمر سطح زندگی و فرهنگ آنهاست که حزب توده ایران بصورتی ملموس گردیده است. هر شرف واقعی بمعین و علاقه عمیق به استقلال ایران، آزادی، رفاه و ترقی مادی و فرهنگی توده‌های زحمتکش این سرزمین است که علت وجودی حزب توده ایران را تشکیل میدهد. نه پیروی از سیاست‌ها و نظریات کشورهای یا احزاب دیگر.

از سوی دیگر در روزگار ما نیروی همگین در مقیاس سراسر جهان، میان سوسیالیسم و امپریالیسم جهان‌خواه، در جریان است. امپریالیسم جهانی، بسرکردگی امپریالیسم امریکا، دشمن شناخته شده خلق‌های جهان، از جمله مردم کشورهای مستعمرات آریه، پشیمت، صلح و امنیت بین‌المللی، استقلال و آزادی خلق‌ها آشکارا در گرو نتیجه این نبرد است. بنا بر این جدایی نرود نیست که وجود جامعه کشورهای سوسیالیستی بخودی خود و بطور طبیعی در جهت اعمال همه خلق‌های است که برای رهایی خود از قید امپریالیسم و استثمار نو، علیه امپریالیسم، نیمیض نژادی و فاشیسم و سرای استقلال و آزادی مبارزه میکنند. امروز هیچ آدم با حسن نیتی در کشور ما نمیتواند منکر تنش ارزنده‌ای شود که حشدار باش سال گذشته نشوید بر ژرف، دیگر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست و سوسیالیست‌ها نیز خود را با امپریالیسم امریکا و امور داخلی ایران و سیر انقلابی آن نمود. این روش انترناسیونالیستی و برادرانه نمونه‌ای از سهم منطقی است که اتحاد شوروی و دیگر دولتهای جامعه سوسیالیستی در روند مبارزات جهانی بخش خلق‌های جهان ایفاء کرده و میکنند. اگر به سیر موقعت‌آمیز جنبش‌های جهانی بخش جهان، بویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم توجه شود، دیده میشود که هیچ حرکت استقلال طلبانه و آزاد پنخواهانه در قاره‌های مختلف جهان نبوده است که از پشتیبانی برادرانه جامعه کشورهای سوسیالیستی و در پیشتایش آنها اتحاد شوروی برخوردار نشده باشد.

در تاریخ مبارزات جهانی بخش کشورهای کمک‌های ارزنده اتحاد شوروی به استقلال و تمامیت خاک ایران از بدو تأسیس این دولت مقام ویژه‌ای دارد. هیچکس نمیتواند منکر این حقیقت شود که بلافاصله پس از انقلاب کمپرسوسیالیستی اکثر، دولت شوروی که آنها از کلیه امتیازات فارتگرانه که امپریالیسم نژادی بخلق‌ها تحصیل کرده بود، صرف نظر کرد، بلکه بیسایا انشاء قرارداد همکاری با آنها را در سال ۱۹۴۷ در ربه تقسیم ایران و پشتیبانی فسان از مبارزات مردم ایران علیه قرارداد تحصیل ۱۹۱۹ و پس از انعقاد قرارداد ۱۹۲۱، استقلال و حاکمیت سیاسی کشور ما را از دستبرد امپریالیسم انگلستان نجات داد و از آن پس نیز خطی رفه سیاست خصمانه‌ای که رژیم رضاشاهی و محمدرضا پهلوی، با تکیه بر امپریالیسم، نسبت به اتحاد شوروی اعمال میکردند، اتحاد شوروی بر اساس سیاست صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز خویش، از کمک‌های اقتصادی برادرانه نسبت بخلق ما مدیغ نودیند است. پشتیبانی از انقلاب اخیر ایران و



دوره هفتم، سال اول، شماره ۳۱۵
دوشنبه ۱۳۵۸
تک شماره ۱۵ ریال

قطعه‌نامه هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، جریان صاحب رفق ایرج اسکندری را با مجله تهران مسور (مورخ ۲۵ خرداد و اول تیر ۱۳۵۸) مورد بررسی قرار داد و به اتفاق آراء به نتایج زیرین رسید:

- ۱- نوشته مجله تهران مسور، که بنام مصاحبه با رفق ایرج اسکندری انتشار یافته، حاوی مطالبی است متناقض با سیاست حزب، تخریبی است در تاریخ حزب و جنبش انقلابی ایران، توطئه‌ای است برای پائین آوردن حیثیت و اعتبار حزب ما.
- ۲- رفق اسکندری در مصاحبه‌ای که با روزنامه مردم کرده است، در مورد این تخریفات موضع‌گیری روشن خود را بیان خواهد کرد.

مصاحبه «مردم» با رفق ایرج اسکندری

روزنامه «مردم» برای روشن ساختن تخریفات مجله تهران مسور، مصاحبه‌ای با رفق ایرج اسکندری بعمل آورد، که در زیر به اطلاع خوانندگان گرامی میرسد.

س- در مورد اتهام وابستگی که به حزب توده ایران زده میشود، نظر شما چیست؟

ج- این ادعا از بنیاد نادرست و مغرضانه است. اتهام وابستگی حزب ما به اتحاد شوروی تازگی ندارد. این تهمتی است که به همه احزاب طبقه کارگر در جهان از طرف ارتجاع و امپریالیسم زده میشود و برای حزب ما هم تکرار نمیشد. اتهام وابستگی بر اساس منطقی استوار شده است که خصالت انترناسیونالیستی حزب طبقه کارگر را با نیت احزاب یا دولتهای سوسیالیستی مخلوط میسازد و چنین وانمود میکند که گویا ابراز همبستگی برادرانه و متقابل نوعی وابستگی بمعنای حزب پادشاهی دیگر است.

بر اساس این منطقی است که دائماً از جانب دشمنان و منافقان حزب، خصالت مستقل و ملی حزب توده ایران نلی میشود.

اصولاً وحدت ایدئولوژی موجب همفکری در یک رشته

چلوگری از مداخلات امپریالیسم امریکایی، یکی دیگر از مظاهر این سیاست امپریالیستی است.

بنابراین روشن است که انترناسیونالیسم حزب کمونیست آنچه مخالفان حزب نموده ایران و گمراهندگان تبلیغات امپریالیستی و ارتجاعی تبلیغ میکنند، نه تنها از میهن دوستی حزب ما جدا نیست، بلکه عیناً از این منشا سرچشمه میگردد.

اگر امروز دولت موقت جمهوری اسلامی ایران، مردم کشور ما و احزاب و گروههای ترقیخواه، از جنبش نجات بنشین فلسطین و مبارزات دیگر خلفهای عرب و سایر مبارزات ضد امپریالیستی خلفها و دسراسر جهان پشتیبانی میکنند و مورد پشتیبانی و قدردانی مردم و دولت این کشورها قرار نمیگیرند، این بزرگ عیب است که ملیزم در مبارزه علیه امپریالیسم در مقیاس بین المللی است و لذا نه تنها در مقابل میهن دوستی و ملی بودن آنها قرار نمیگیرد، بلکه لازمه و مکمل آنست. عیب است که انترناسیونالیستی غیر از وابستگی است، زیرا وابستگی بخودی خود مستلزم برابری و استقلال و وابستگی مطلقاً نافی عیب است و انترناسیونالیسم است.

حزب نو در ایران عوارض گزیننده است در سیاست عمومی خود در مسائلی که با احزاب برادر، انترناسیونالیسم را در گذر استقلال حزب و مصالح ملی اعمال نماید و در مسئولیت میهن دوستی و ملی داری انترناسیونالیسم درآمیزد.

ب- آزاد کردن شما از سمت دیر اول کمیته مرکزی چگونه صورت گرفته است؟

آیا در تصمیمات در دستگاه رهبری کسی جز خود رهبری و حالت داشته است؟

ج - در یک حزب دموکراتیک قانون حاکم تصمیم جمعی است. هنگامیکه این پیشنهاد در هیئت اجرایی مطرح گردید و اکثریت با آن موافقت نمود، من هم به آن تصمیم موافقت کردم.

این تصمیم در هیئت اجرایی و سپس در بلنوم کمیته مرکزی حزب گرفته شده است و بنابر این مراجع، مقام با ارکان دیگری مداخله نداشته است و نمیتواند داشته باشد.

ب- نظر شما درباره دکتر کشاورز و اصطلاح کتاب او درباره حزب چیست؟

ج - چنانکه گفته ام کتابی که از جانب دکتر کشاورز انتشار یافته است، فوقاً آمیخته به افراطیگری، دروغ و جعلیات و تحریف جدی بسیاری از وقایع است. برخی از فاکتورهای تاریخی نیز در این کتاب بصورت ناقص و تحریف شده ذکر شده و بطور کلی همین اصطلاح کتاب بسط و توسعه واد کردن به حزب و توسعه برخی از اعضاء رهبری حزب عنوان گردیده است.

ب- آیا پس از شهریور ۱۳۲۰، مجله دنیا انتشار می یافت و آیا رفیق کبانوری مقاله ای در این مجله نوشته است مبنی بر اینکه باید منافع مشروع منفقین در ایران حفظ شود؟

ج - مجله دنیا ستاره ارکان سیاسی و تئوریک حزب نموده ایران فقط در دوران مهاجرت انتشار یافت و لذا سخن از انتشار چنین مجله ای، پس از شهریور ۱۳۲۰، بکلی نادرست است. وظیفه نشریه تئوریک و سیاسی حزب را در آن زمان مجله مردم انجام میداد بنابراین انتشار چنین مقاله ای از طرف رفیق کبانوری در آن زمان در مجله دنیا مستطاف است و گفتن این مطلب در عداد جعلیات بشمار میرود که علیه حزب ساخته و پرداخته شده است.

سرف نظر از این، من تاکنون درباره نشر چنین مقاله ای با اعضاء رفیق کبانوری یا یکی دیگر از اعضاء رهبری حزب چیزی ننشیده ام و چنین دادم که چون حزب ما چنین نظری نداشته است، لزوماً چنین مقالاتی هم در نشریات حزب ما انتشار نیافته است.

ب- آیا در مورد سیاست کنونی حزب در هیئت سیاسی، اختلاف نظر وجود دارد؟

ج - سیاست کنونی حزب در مجوع خود مورد تأیید همه اعضاء هیئت سیاسی است. طبیعی است که هنگام مباحثات نظریات و پیشنهادهای گوناگون در اطراف مسائل مشخص مطرح میگردد، ولی سرانجام در نقاط اساسی متفرک نتواند حاصل میگردد و خط عمومی سیاست حزب بر آن اساس تنظیم میشود. البته وقوع این قبیل مباحثات بصورتی که بمنای اختلاف در درون رهبری درباره سیاست کنونی حزب و خط مشی اساسی آن نیست.

ب- چرا حزب نموده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر است؟

ج - مسئله مشخص حزب طراز نوین طبقه کارگر را باید از درجهت مورد توجه فراموش کرد، یکی از لحاظ سرخس حزب و دیگری

از نظر تحول سیاسی و تشکیلاتی آن. حزب نو در ایران از آسار تأسیس خود دارای ماهیت حزب طراز نوین طبقه کارگر بود، یعنی سازمانی بود که اولاً بر اساس ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر (مارکسیسم - لنینیسم) تأسیس شده بود، ثانیاً مارکسیسم و لنینیسم و مکراسی و یونیدی نداشت، یعنی معتقد به تحول انقلابی بنیادی جامعه ایران بود. ثالثاً از لحاظ تشکیلاتی بر اساس اصول سازمانی لنینی، یعنی رهبری مرکزی و متمرکز استوار شده بود.

اولاً برای اینکه سازمانی بمنای واقعی خصلت حزب طراز نوین طبقه کارگر را پیدا کند، تنها پایه تئوریک کافی نیست، برای دارا شدن خصلت حزب طراز نوین از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی، هر حزب طبقه کارگر ناگزیر باید روند تحولی مشخصی را طی کند و در گروه تجربیات مختلف سیاسی و سازمانی در هر دوره و از لحاظ مستقیم با آنها آمیخته شود. بر پدیده های نامالی که عارض بود و اولی و دگر بود و اولی با شرکت خود حزب راه آن آسوی میکند. طبقه کارگر و ستوان بر انحرافات راست و چپ و مواز گرد می در درون حزب چهره شود و خلاصه بصورت سازمانی در آینده و افق در خود آماده ساختن رهبری توده های خلفی در جهت انجام انقلاب اجتماعی باشد. مدعی است چنین شرایطی اما وجود نیاید و خلق الساعه نیست.

بقول مشهور، عدتی باید که تاخون شیرند. تا بر این میتوان گفت که حزب نو در ایران در همین ایشک خصائل بنیادی حزب طبقه کارگر را از ابتدا در خود داشته است، مانند همه احزاب طبقه کارگر جهان، در سیر تحولی خود بسرود در جهت تکمیل ملی این ویژگیها قدم برداشته و سوی کمال پیش رفته و میرود.

ب- آیا در حزب گروه بندی و فراکسیون وجود دارد؟

ج - در گذشته پدیده های نامالی در این زمینه وجود داشته، که افتاء و عاملین آن از حزب طرد شده اند. اکنون در حزب، با بر کار جمعی و یکپارچگی فرار دارد.

ب- مقله ای که در مورد اصطلاح اصطلاح اصطلاح اصطلاح گفت شمال به اتحاد شوروی انجام میگردد، در کجاست؟ سیاست حزب در این مورد چه بوده است؟

ج - منظر من از بدو امر منطقی در مورد انجام شده است. یکی اینکه، مراجعه دولت شوروی را برای مذاکره در مورد امتیاز نفت شمال، بعد از گذر یک مسئله مجزا و فارغ از الحادانات زیر هر دو انحصارهای نفتی آمریکا برای دستیابی به نفت و پایگاه در قاطب شمالی ایران و هندسی دولت ساعد در این حاکم مطرح می شود. تا آنرا بصورت یک نوع اعمال فشار از جانب دولت شوروی جلوه دهند و الحادانات دولت را در حاضر نشدن برای مذاکرات با هیئت نمایندگی شوروی، بصورت یک فصل میهن دوستانه و ملی آرایش دهند.

دوم اینکه، الحادانات اعتراضی و تظاهراتی را که حزب نو در ایران در آن هنگام علیه دولت ساعد سازمان داده است، بمقابله اصلی دال بر وابستگی حزب نو در ایران دان شود نمایند، نامه ای که دکتر مصدق شخصاً بصورت شوروی در آنوقت نگاشت و اظهار نموده است که در مورد نفوس نفت (نه امتیاز) موافقت دولت شوروی را قبل

از تحویل پیشنهاد همادامی خود بمطلس، جلب نموده است، بصورتی نشان میدهد که مسئله اصلی فشار برای گرفتن امتیاز نفت شمال از جانب اتحاد شوروی نه تنها درست نیست، بلکه این اقدام دولت شوروی در واقع مقابله ای با الحادانات امپریالیسم آمریکا برای بست آوردن نفت شمال و تأسیس پایگاهی تحت این پوشش در مجاورت اتحاد شوروی بوده است.

در مورد تظاهرات حزب نو در ایران در آن موقع، باید بگویم که حزب نو در ایران در آن تظاهرات نیز مانند همیشه در موضع قاطع شد امپریالیستی و میهن پرستانه فرار داشت و علیه کابینه ارتجاعی ساعد، علیه مذاکرات صحرانانه ساعد با شرکت های آمریکایی و برای گسترش مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی مبارزه می کرد.

ب- جنبش دمکراتیک آذربایجان چرا بوجود آمده؟ نقش آن در آذربایجان و جنبش انقلابی ایران چه بود؟ علت شکست جنبش دمکراتیک آذربایجان چه بود؟

ج- حسن دموکراتیک آذربایجان جزء جدائی ناپذیری از جنبش انقلابی مردم ایران در ده سالهای بعد از سقوط دیکتاتوری رضاخان تشکیل میدهند.

صحنه تکوین سازمان انقلابی پیشین ایران، بویژه در جریان انقلاب مشروطه، در حسن دموکراتیک ایرانی، مردم آذربایجان با قیامهای دلاورانه خود نقش بی شائبه ایفا نمودند. همانگونه باید جنبش دموکراتیک سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ آذربایجان را خلاصه انقلاب ایران بشمار آورد.

فرقه دموکرات آذربایجان، چنانکه در برنامه آن نیز تصریح شده، خواستهای مردم آذربایجان را در چهارچوب ایران واحد و تمامیت ارضی آن مطرح ساخته است. بنا بر این مسئله است که اتهام تحریک طلبی و نفی استقلال آذربایجان و فرقه دموکرات آذربایجان، از سبب نادرست و افتراء آمیز است.

ستکبری مانکن خود را، اجحافات مأموران دولتی و زاندارها، تجاوزات بر ساری دولت بر نوده های مردم نهاده، بویژه سبب بدرفتاری آذربایجان، رذائلش انواع نسیمها و تحقیرها نسبت با آذربایجانیها و بویژه اعمال ضد ملی و فرهنگ و معنیت از آموزشی بران مادی، در زمره عوامل مبدعی است که مردم آذربایجان را وادار خیم علیه دولت مرکزی، برای دستیابی بیک سلسله خواستهای مشروع دموکراتیک نمود.

فرقه دموکرات آذربایجان با تشکیل خود جنبش انقلابی را سازمان داد و آنرا از حالت خود بخودی بیرون آورد و خود صورت سازمان واحد کلیه مردم آذربایجان و ترقیخواه آذربایجان در آمد.

بدیهی است که قیام مردم آذربایجان نمیتوانست در سراسر جنبش انقلابی مردم ایران جنبش جوش بوجود نیاورد و نتایج مثبت نکند. همین سبب نه تنها حزب نوده ایران، بلکه سازمانهای دیگر دموکراتیک آذربایجان، این جنبش و حقانیت آنرا مورد پشتیبانی و تأیید قرار دادند.

حزب مائولینا وجود داشت که تا تمام نیرو از قیام آذربایجان، ستاب با پایگاه انقلابی برای کل نهضت انقلاب عمومی ایران، پشتیبانی کرد. برای کمک به نهضت انقلابی خلق آذربایجان، حزب نوده ایران به تشکیلات ایالتی خود، که در آنجا هزار عضو در آن مشغول بودند، دستور داد که به فرقه دموکرات آذربایجان «میونندید و فعالیت انقلابی خود را تحت رهبری فرقه دموکرات آذربایجان انجام دهد». حزب نوده ایران، بنا بر وظیفه انقلابی خود، تا تمام نیروئی که در آن زمان، اختیار داشت، کمک و پشتیبانی از نهضت آذربایجان برداشت و از هیچ کوششی، چه در زمینه سبب نوده های مردم در سراسر ایران به پشتیبانی از جنبش آذربایجان و چه در جهت اعمال فشار بر دولت مرکزی و چه در سطح تبلیغی و یاری رسانی به جنبش از لحاظ کادر نظامی و غیر نظامی دریغ نوردید. همین جهت کنگره دوم حزب ما، ضس بکنی از لفظنامه های خود، این سیاست رهبری حزب را درست و مثبت ارزیابی نموده است.

در مورد پرسش دیگری که راجع به علت تشکیک جنبش دموکراتیک آذربایجان کرده اید، باید بگویم که علت این تشکیک را باید در محاسب قوه و مسامحه های، کمور آن موقع بود امپریالیسم و ادنیاج بود، جنبش کرد، در جنبش فراطبی، امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی، که از حمایت جنبش انقلابی مردم آذربایجان سراسر ایران وحشت واقفند، نه تنها مانع از آن شدند که مذاکرات ناپهنگان خلق آذربایجان با دولت مرکزی به نیت حکومت انقلابی به انجامد، بلکه با دستکاری مصلوح و قسوم، تشکیک و نظامی آذربایجان و سرکوب آنرا طرح نمودند و متأسفانه موفق گردیدند.

ب- سیاست حزب دموکرات دولت دکتر مصدق چه بوده است؟ سیاست حزب دموکرات ملی شدن صنایع نفت چه بوده است؟ اشتباه در کجا بوده است؟ اشتباه از چه ناشی شده است؟ اشتباه دکتر مصدق و جبهه ملی چه بوده است؟ چرا کودتای ۲۸ مرداد بروز شد؟ مسئولیت حزب و مسئولیت دولت دکتر مصدق در این زمینه چیست؟

ج- سیاست حزب ما در مورد دولت دکتر مصدق و در مرحله اول از بعد زمامداری ایشان تا حوالی ۳۰ تیر ۲۸ در مورد مکتوب و مرحله دوم ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد، بنام چهارم کمیته مرکزی حزب نوده ایران درباره سیاست حزب در این دو مرحله رسیده گی کفیل کرد و سندی نیز تصویب نموده، که سابقاً انتشار یافته است. بنا بر این سندی، رهبری حزب ما اهمیت ملی دولت دکتر مصدق را در ستار زبانی نگرفته است و چون در ایجاد امر امپریالیسم آمریکا از پیشنهاد ملی شدن نفت پشتیبانی میکرد، رهبری حزب ما، بدون توجه بر آنکه میماند امپریالیسم آمریکا و انگلیس در مورد نفت ایران وجود داشت، چنین انگاشت که گویا یک توطئه امپریالیستی از جانب

انصارهای نفتی آمریکائی در جریان است و چون سابقاً هم انصارهای نفتی آمریکا مکرراً در سندگرفتن امتیازهای نفت بر آمده بودند، بجای هواداری مستقیم از شعار ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور، شمار دامنه از نفت جنوب خود ملی شود و سپس صنایع نفت ملی شوند، را داد. باین اعتقاد که با انقضاء امتیاز نفت جنوب دیگر چائی برای ما نماند، انصارهای آمریکائی باقی نمانند و ملی شدن صنایع نفت پس از آن برای همیشه دست دوا امپریالیسم را از سر نفت ایران کوتاه خواهد نمود. رهبری حزب ما باین نکته توجه نکرد که، شمار ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور، خود منضم الیاء امتیاز نفت جنوب نیز هست و از سوی دیگر دادن امتیاز نفتی غیر از شمار ملی شدن صنایع نفت، خود بخود موجب جدا شدن حزب ما از دیگر نیروهای ملی و بالنتیجه تضعیف سازماندهی امپریالیستی است.

پس از آنکه ملی سازی صنایع نفت و حفاظت های دکتر مصدق در برابر امپریالیسم آمریکا، جنبه های ملی دولت مصدق روشن تر گردید، رهبری حزب ما آن شمار قبلی را ترک کرد و به پشتیبانی همه رنج اندر دولت دکتر مصدق پرداخت و در ۳۰ تیر، سراسر دیگر نیروهای مردم با تمام قوا وارد نیرو علیه توطئه شاه قسوم بر ضد دولت دکتر مصدق گردیدند و از آن پس تا آخرین لحظات بطور همه جانبه از دولت دکتر مصدق پشتیبانی نمود. با اینکه هر از ۳۰ تیر متحدین سابق دکتر مصدق از او روی برناهند و به جبهه شاه و امپریالیسم پیوسته بودند و علی رغم اینکه دولت دکتر مصدق هیچ گامی در جهت آزاد ساختن فعالیت حزب نوده ایران برنداشته بود، میتوان گفت که حزب ما بنگاه نیروی مهر سیاسی بود که قاطعانه و بدون هیچگونه چشمداشت، از دولت ملی دکتر مصدق پشتیبانی نمود. با وجود همه این احوال، جبهه ملی، بر اساس انگیزه های طبقاتی خود و نیز در نتیجه پیشه اوری که نسبت به حزب ما داشت، نه تنها هیچگونه گامی در راه اتحاد با حزب نوده ایران برنداشت، بلکه بعضی در این دوران هم، که حزب ما بنگاه یار و پشتیبان دولت دکتر مصدق بود، از هیچگونه تبلیغات و اقدامات خصمانه نسبت به حزب نوده ایران خودداری نوردید. اشتباه اساسی جبهه ملی و دولت دکتر مصدق در مورد حزب ما این بود که، به اهمیت اساسی اتحاد همه جانبه با

حزب نوده ایران، یعنی سازمانی که علی رغم اجبار به فعالیت پنهانی، نوده های وسیعی از کارگران و دهقانان و روشنفکران مترقی را در بر می آورد خود داشت و خویش را بسازمان سیاسی کشور بنام معرفت، می سرده بود و با تمام قوا میکوشید، در همین بر خودداری از پشتیبانی آن، از همکاری با حزب نوده ایران بپرهیز نماید و آنرا دور از جریان نگاهدارد.

چنین سیاستی نمیتوانست در جریان حوادث بعدی تأثیر نداشته باشد. زیرا جبهه متحد امپریالیستها امکن یافتن از این وضع سود خود استفاده کند.

بنام چهارم کمیته مرکزی حزب نوده ایران در لفظنامه خود، در همین اینکه اشتباه حزب را در خاکگیری و عدم آمادگی برای واکنش سریع در روز ۲۸ مرداد تصریح نمود، توجه را بر این نکته مصلوح بود که دولت دکتر مصدق، علی رغم تذکرات حزب ما همچگونه استکبری برای فراخواندن نیروهای خلقی برای مقابله با کودتا بخرج نداد و از مقصودات دولتی برای سرکوب کودتا استفاده ننمود. اگر عدم شرکت در روز ۲۸ مرداد، عدم ابتکار و در انتظار ماندن برای اتخاذ تصمیم از جانب دکتر مصدق، برستی اشتباه حزبی خلقی میشود که نه تنها در قدرت نبود، بلکه نظر به وضع جهانی خود مواظبی برای اقدام داشت، آننگاه برای حکومتی که عت امکانات دولتی را در اختیار داشت و به نوده های خلق مستظفر بود، عدم شرکت و بر تصمیم در روز کودتای ۲۸ مرداد، نمیتواند اشتباه فاحش حساب یابد.

منظر من، حزب باید آمادگی خود را برای یک سمت همه جانبه علمی و فرهنگی با دیگر سازمانهای ملی و دموکراتیک در مورد حل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و تعیین دقیق مسئولیت هر یک از نیروهای آن زمان در این تشکیک اعلام دارد. این امر هم به بگویم که با استنادات بر مسئولیت خانه میدهد و هم برای تاریخ جنبش ملی و دموکراتیک کشور ما آموزند و سفید است.

سه در مصاحبه‌ای که با مجله تهران مصور، مورخ ۲۵ خرداد، کرده‌اید مسئله اتحاد نیروها مطرح شده است چون نظر بهمان دلالی که در اعلامیه منتشره در روزنامه مردم مورخ ۲۹ خرداد بیان شده است، پاسخهایی که در مقابل این سوال آمده، روشن نیست، خواهشمند است برای خوانندگان روزنامه مردم توضیح دهید: اولاً بنظر شما در شرایط کنونی با چه نیروهایی میتوان و بایست متحد شد تا آنها موافق این اتحاد گردانند؟

ثانیاً چگونه میتوان با این اتحاد دست یافت؟

ج- جواب این سؤالات را بر نامه حزب توده ایران بدرستی و باروشنی تمام بیان کرده است. برنامه حزب توده ایران صریح میکند که، بشرط اساسی تأمین پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک، ایجاد صیحه واحد کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک است و طبقات و قشرهای ملی و دموکراتیک را که برنامه حزب دارد در این حکم مبدانند. عبارتند از: کارگران، دهقانان، خسرده، بورژوازی شهر (پیشه‌وران و کسبه)، روشن‌فکران میهن پرست و مترقی و قشرهای ملی بورژوازی، بنا بر این در شرایط کنونی که انقلاب ملی و دموکراتیک ایران در تنگنای هدف خود، یعنی سرنگون ساختن رژیم پانگلی و پهلوی، با انشاء همه نیروهای خلق پیروزی یافته است. مسلم است که مسئله اتحاد همه این نیروها و عمل متحد آنها در جهت دفاع از دستاوردهای انقلاب، در هم شکندن دستگاه دولتی حکومت و انشاء جامعه‌ای منکسر بر مصالح و منافع خلق، شرط سرور موفقیت‌های آینده علیه امپریالیسم و ارتجاع است.

بنابر این روشن است که بنیادینان خلق، یعنی طبقات و گروههایی که بنحوی از انشاء وابسته به امپریالیسم در زیر فشار سنگین و خفانت‌پسته گفتمه هستند و یا از سیاست و خط مشی ضد انقلابی آنها پیروی میکنند، همه نیروهای دیگر جامعه را تقویت‌کننده صیحه وسیع ملی و دموکراتیک جادارند.

پدیده است که ایجاد چنین انجساد وسیع نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه ایران، امر ساده‌ای نیست بلکه سلسله دشواریهای ممتدی در برابر نبل باین مهم وجود دارد که با به تشریح برنامه حزب «باید» بگیری، آشکارا، نرغش و حرکت گام بگام باین هدف مهم که ویژه پیروزی خلق است دست یافت.

نزدیکی نیست که طبقات و قشرهایی که بالقوه در این اتحاد وسیع جادارند، از لحاظ طبقاتی منافع مشترک ندارند، و ناچار گروههای سیاسی که نمایندنده طرز تفکر آنها هستند، نمیتوانند در ماده همه مسائل سیاسی و اجتماعی وحدت نظر داشته باشند.

ولی اتحاد سیاسی برای انجام هدفهای مشخص سیاسی و وحدت طرز در کلیه زمینه‌ها نیست، زیرا اگر در همه مسائل اتفاق نظر میبود، آنگاه سخن از اتحاد دیگران همی پیدا نمیکرد. شمار اتحاد در جهت نقاط و هدفهای مشترک، منطقاً منضم وجود اختلاف نظر در برخی مواضع و اشکاف در بعضی دیگر است.

پیروزی انقلاب بزرگ خلق ما با سراجت تمام این حقیقت‌ها آشکارا است که میلیونها مردم کشور ما، علی‌رغم گرایشهای گوناگون خفیه‌ای و سیاسی نتوانند گرد شمار واحدی، همانا سرنگون ساختن رژیم متفرد و وابسته پهلوی، مشخص شوند و به تنصیب هدف انقلاب با قدرت جسمی خود دست یابند. ولی انشاء منظور سرنگون ساختن رژیم کسود، انقلاب است، سراجت آنها سراجت متحد ساختن نیروها در دوران سازندگی است، زیرا رژیم که مانع انقلاب است، بطور ممتدی در خارج وجود دارد و بدون طمس آن، در برابر همگان نعلی میکند، در صورتیکه در مورد مسائل که در دوران سازندگی انقلاب مطرح میشود، حدفا و نظرات طبقات و افکار مختلفه جامعه، نظر به انگیزه‌های طبقاتی آنها، ناگزیر متفاوت است.

این پدیده هم‌اکنون در جامعه ما بنحوی بارزی چشم میخورد میتوان متکشف کرد که اکنون میان سیاست حزب ما، که متوجه تمسب همه‌جانبه انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک است، و سیاست گروههای دیگر سیاسی، چه از لحاظ شخص جهت عده سازنده در لفظه کنونی و چه در باره درجه پیگیری در مورد بگونگی دفاع از دستاوردهای انقلاب و هدفهای دورنمایی آن، اختلاف نظرهای گاه حدی وجود دارد. ولی این اختلاف نظر را هر چه باشد، نافی وجود نقاط مشترک نیست.

مر پایه همین نقاط مشترک است که میتوان بایست اتحاد نیروها را تأمین نمود. آنچه در لفظه کنونی، بنا بر اولویت، میتوان همه نیروهای خلق را متحد سازد، عبارت از مبارزه علیه همه متضاد انقلاب، یعنی صل مشترک امپریالیسم و عمال رژیم سرنگون‌نده، دفاع از دستاوردهای انقلاب و تثبیت و تحکیم پایه های رژیم دموکراتیک آینده است. در واقع همه نیروهای ملی و دموکراتیک ایران، صرف نظر از تفاوت در ادراک یا بهاد مواضع مختلفی که نسبت باین یا آن مسئله سیاسی و اجتماعی دارند، در انشاء منظور قهر قابل برگشت ساختن رژیم وابسته اخصالی و ترور گذشته (پرسورنی که بخواهد نطاهر کند) منافع مشترک واقعی و غیر قابل انکار دارند و بنا بر این میتوانند با هم بهین منظور وحدت عمل و انشاء داشته باشند.

هم درک این واقعیت سیاسی، مطلق ساختن نظرات و اختلافات بجای تکیه بر جهات مشترک، کم‌ها دادن به ضرورت وحدت عمل و اتحاد در برابر همه متضاد امپریالیسم و ارتجاع، انصار جوشی در اندیشه و عمل، خود بستندگی، پیش‌داوری در باره احزاب و گروه های دیگر، بویژه در مورد حزب توده ایران، بطور مشرعه ایضا ذهنی هستند که تاکنون مانع از پیشرفت امر اتحاد شده‌اند.

پدیده است که امپریالیسم و ارتجاع کوشیده و می‌کوشند که ماهرانه از این تفرقه نیروها استفاده کنند و تا حدی که امکان دارند برای ایجاد و تمسب شکل میان نیروهای خلق تحریک و تملیح نمایند.

حزب توده ایران همواره باین عقیده رسیده و استوار بر این عقیده است که اتحاد نیروهای خلقی از لحاظ عمده امری است ضرور و دست‌یافتنی. حزب ما هم خود می‌کوشد در راه وسیع روشن مواضع خود (چه در گذشته و چه در لحظه کنونی) از طریق مذاکرات و وجانه و جبهه‌جانبه بنظور رفع شبهه‌ها و آماد ساختن زمینه وحدت عمل، از راه شرکت در اقدامات مشخص، همراه کرده های دیگر، بیک سلسله همکارهای دیگر در جهت شمار مشترک سازد. در لفظه کنونی بر رفع موانع و هموار ساختن زمینه های لازم برای اتحاد همه نیروهای خلق موافق گردد، منظر ما، اگر این کوشش‌ها از جانب گروه‌های سیاسی دیگر نیز سکارست شود، میتوان با سرعت اوقات به جبهه واحد دست یافت.

س: سیاست حزب در مورد آزادیهای دموکراتیک چیست؟ پیوند مبارزه بر ضد امپریالیسم و مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک چیست؟ لبه نیز مبارزه در شرایط کنونی باید بر ضد که باشد؟

ج- دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک و مبارزه بیکرومستمر برای آن، بیکر اصول برنامه‌های حزب ما و خط مشی سیاسی آنست. حزب ما همواره، طی دورانهای مختلفه حیات خود، مدافع سرسخت حقوق و آزادیهای مردم بوده و هیچگاه از این وظیفه سرامت برده است. بیک سراجت، حتی سطحی به انشاء و مدارک رسمی حزب ما، مقالات و جزوه‌های متعددی که از جانب حزب ما انشاء یافته و به گفتارهای رادبوی بیک ایران، بروشنی تمام این حقیقت را نشان میدهد. بنا بر این مسلم است پرسشی که مطرح شده مربوط به سیاست حزب در لفظه کنونی است، بادر باره خط مشی حزب در دوران پیش از انقلاب.

برای پاسخ باین سؤال بدوا باید متذکر شویم که میان مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای حقوق آزادیهای دموکراتیک پیوندی ناگسسته وجود دارد. در واقع در همین اینکه مبارزه علیه امپریالیسم بدون برخورداری مردم از حقوق و آزادیهای دموکراتیک نمیتواند به نتیجه قطعی برسد. نفس مبارزه ضد امپریالیستی خود ماهیتاً مبارزه در راه حقوق و آزادیهای دموکراتیک است، زیرا تنها امپریالیسم بر کشوری حاکم باشد، نبل به آزادی واقعی مقدور نیست، این در مبارزه دوروی بیک عدال هستند و نمیتوان بیک را بدون دیگری به نتیجه رساند، اما در هر لحظه همین، بیکس از این دوروی مبارزه بگانه میتوان اولویت پیدا کند و بصورت وظیفه عده در آید. یعنی کوششها و عملیهای سیاسی باید ضرورتاً بیک از آن دورا بر دیگری مقدم دارد. اما این اقدمت بهیچوجه بسمای نر آن وظیفه دیگر نیست، بلکه فقط بمنزله نامیت آن از وظیفه عده است. بدینک سخن، در لفظه کنونی مبارزات انقلابی کشور ما، هنگامیکه سر

برای سرکوب شدن انقلاب، سرکردگی امپریالیسم، دستوریستگی
ساختن معرود و ویران ساختن نظام روحانی آن در حیات اقتصادی و
سیاسی کشور، صورت وظایف مقدم همه نیروهای ملی و دموکراتیک
درآمد است. مبارزه در راه حقوق و آزادیهای دموکراتیک سرورانه
باید در چهار جهت این وظیفه مقدم فرار گشود و هر
مغلی در این زمینه باید مانع به جهت عدم مبارزه و احساس
مشکولیت در برابر وظیفه مقدم احساس شود. بحیثیکه مبارزه در راه حقوق
و آزادیهای دموکراتیک نتواند به مبارزه ضد امپریالیستی در میان
برساند و وظیفه‌های در دست دشمنان انقلاب برای تضعیف قدرت انقلاب
و سرکوب ساختن مردم از مبارزه اساسی گردد.

بدیهی است که این حکم، میتواند بمنای ملی مبارزه در
مواردی باشد که حقوق و آزادیهای خلق از جانب مراجع دولتی یا
ارگانهائی که قدرت انقلابی را اعمال میکنند، نقض میشود و طبقه
معدوم مبارزه حکم میکند. در این موارد حرب ما علیه چنین
افدائاتی به جانفداری از نیروهای خلق بر خیزد و از حقوق و آزادیهای
معدوم دفاع میکند. اما مبارزه مستقیم ضد امپریالیستی در نتیجه
معدوم این حقوق و آزادیها تصویف میشود.

۱- برای دیگر معطوف درونی انقلاب حکم میکند که از اسباب
در دام سلطنت سازی حقوق و آزادیهای دموکراتیک بفرجیم. بدیهی
است که مطلقاً حقوق و آزادیهای دموکراتیک، بدست خود اسطفا
نیروهای ضد انقلابی را بر اثر یکسبم و آلت سهیل و مائلی برای
امپریالیسم و ارتجاع نگردیم. در واقع اگر چنین اطلاق را بپذیریم،
آنگاه باید دست نیروهای ضد انقلاب را مثلاً برای ایجاد اجراء
حوادیر امپریالیسم و رژیم گذشته، برای تسلیم علیه حکومت انقلابی
خلق، برای افساد جسمی بر ضد آن و غیره باز گذاریم. با سبابت
دیگر، راه دشمنان انقلاب را، مانع قدرت انقلابی خلق، حوادیر
سازیم. نیاز به توضیح نیست که همه عملی نه تنها به ناسی حقوق و
آزادیهای خلق کنگت نمیکند، بلکه دست در جهت سلب این حقوق
و آزادیها از مردم است. ما برای تدبیر صحیح انقلابی حکم میکند
که این باسطلاب آزادی مطلق را صدای آزادی و حقوق واقعی مردم
کسیم و ما قدرت انقلابی ما به او آن شویم که دشمنان خلق از حقوق
دموکراتیک که خود مطلقاً برای مردم قائل نیستند، بزبان صاف
خلق استفاده نمایند.

دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک خلق و مقاومت در
برابر نفس این حقوق و آزادیها به تنها حق تمام مردم است. بلکه
و نیزه اساسی برای جلوگیری از بازگشت رژیمهای نظیر گذشته
است. بدیهی انقلابی خلق ما نشان داد که فقط در سایه اتحاد و مقاومت
جسمی است که میتوان از حقوق و آزادیهای خلق بنحو احسن دفاع
شود و آرا همه جانبه گسترش داد. تنها ما برخورد صحیح در مورد
استفاده از این حق و مانع به مصالح نیست در مجموع آن و تشویق
مبارزه همه از غیر همه، و دلچظان مین است که میتوان به تحکیم و
تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک و پیشرفت جامعه در جهت
دموکراسی واقعی باری رساند.

در شرایط کنونی بهترین معز در جهت تجلی و تأمین دموکراسی
مبارزه در دفاع از دستاوردهای امروز در برابر برود و...
امپریالیسم و ارتجاع دانسته به آن، زیرا پیشین عدم ضد انقلاب
سرکردگی امپریالیسم امریکه جز سرکوب آزادی در کشور ما...
دیگری نیست.

۲- سیاست حزب و ادب پشتیبانی از امام خمینی و
رهبری انقلاب چگونه ارزیابی میکنید؟ نظر شما چه
سیاستی باید در قبال دولت موقت و اقدامات آن در
زمینه‌های گوناگون اتخاذ شود؟ دوگانگی قدرت باید
بود چه نیروی پایان باید؟

۳- در کشور ما یک انقلاب بزرگ خلقی که محتوای آن همه
امپریالیستی (ملی) و دموکراتیک است، ما شرکت تمام طبقات و
اقتدار مردم بفرخ پیوسته و مرحله اول آن، که مبارز از سرکوب
ساختن رژیم دانسته، حار و فاسد بطوری است، تا حدی رسیده است
تردید نیست که در پیروزی این انقلاب امام خمینی نقش رهبری
طایع و بی‌سایه‌ی را ایفا نموده است و بدیهی جهت مورد احترام و
تسلیمی همه نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه ایران و از آن جمله
حرب توده ایران است. ولی ما وجود آنکه ضد اساسی راه انقلاب،
بدیهی رژیم و یکتا تودی مسترمانا بطوری از میان برداشته شده است
حضور و طایفه هم انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک حل شده
باقی مانده و باید با تمام قوا گوشه‌ها تا به تنها دستاوردهای انقلاب

حفظ شود. بلکه وظایف اساسی ساختن جامعه عوام ایران انجام
شود و هدفهای ملی و دموکراتیک خلق ایران به بهترین وجهی تحقق
یابد. در این مرحله نیز امام خمینی، بر اساس جهت بزرگ...
و اعتبار طبقه معدوم خود، میتواند نقش بسیار ارزانی در سرکردگی
نیروهای ملی و دموکراتیک ایفا نماید.

۱- اکنون دشمنان انقلاب، سرکردگی امپریالیسم امریکه،
دوران سراسیمگی و هریست را پایان داده و سا تمام قوا برای باز
گرداندن ارتجاع سیاسی و اجتماعی به دوران گذشته (حتی به لای
دیویشی دیگر) متحد و مشکلی میشوند. بدیهی است خطر معدوم که هم
اکنون انقلاب خلق را تهدید میکند. از ناحیه امپریالیسم بوز امپریالیسم
امریکا و سیمپونید عمال ایرانی آن. بدیهی است که آن عا سر مرتجع
است که ما معدستی و همکاری نزدیک ما رژیم بطوری، به تنها اکنون
ما را دانسته به منابع امپریالیستها نمودند و در تحکیم پایه‌های
رژیم افسانگی و ترور بطوری گوشیدند. بلکه ما بیاد اموال دولتی
و اشتغال نوده‌های وسیع خلق، منافع سرشار و صالح کلانی به همه
دادند و اکنون نشسته رجعت بهمان ارتجاع و احوال فارتگر اعاند.

ما برای نخستین وظیفه‌ای که در لطفه کنونی در برابر همه
نیروهای ملی و دموکراتیک و رهبری انقلاب قرار دارد، عبارت از
مبارزه مستقیم در برابر سرکوب شده انقلاب در تمام اشکال و صور است
بدیهی است که در زمینه قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و
ویران ساختن پایگاههای مختلفه روح آن در نشون مختلفه حیات
جامعه ما، مقام اول را در مجموع، مبارزه علیه ضد انقلاب اجراء
میکند.

۲- اظهارات قاطع، اقدامات بیکر و دلالت‌های سودمند اساسی
بروشنی تمام نشان میدهد که امام مصمم است و رژیم به این سرور برای
قطع نفوذ امپریالیسم و ویران سازی راههای رسوخ آن، سر برزل
قدم بردارد و نیروهای خلق را در ایس راه رهبری نباید بهیچ
سبب حزب توده ایران و طبقه معدوم و ملی خود میدانند که در این
سرد حیاتی علیه امپریالیسم، ما تمام قوا از مواضع ضد امپریالیستی
آشتی نا پذیر امام خمینی و رهبری انقلاب پشتیبانی باید نظر
میں سیاستی که رهبری حرب ما در این مورد، بر اساس اولویت
مبارزه علیه امپریالیسم ضد انقلاب اتخاذ نمود، در مجموع حود
مطلقی و درست است.

۳- دولت موقت، ارگان اجراء سیاست رهبری انقلاب در مقیاس
دولتی است و لذا باید بطور کلی در پیوند با مجموع رهبری انقلاب
مورد توجه قرار گیرد. ولی چون ترکیب آن از لحاظ طبقاتی با
دیگر ارگانهای انقلاب متفاوت است، تا گزیر عملی ناخواندنی هر
در نحوه اجراء سیاست و خط مشی آن بروز میکند، که گاه صورت
اختلاف جلوه گر میشود. بطور مبی روش سیاسی حرب سرساز
سیاست کلی آن در مورد پشتیبانی از مواضع ضد امپریالیستی رهبری
انقلاب و اتحاد همه نیروهای انقلابی و در ضمن جان میسران باید
تذکرات انتقادی بر مباد اجراء این خط مشی در موارد مشخص
درست است.

۴- بدیهی است که موضوع انتقادی صادر شود اجراء
بایکبری از این خط مشی، صمای مخالفت با دولت موقت نیست
تا هنگامیکه دولت موقت، سنا به ارگان اجرائی سیاست رهبری
انقلاب تسلطی میشود، مخالفت بنا آن به تقویت رهبری
انقلاب کنگت نمیکند و لذا قصی غرض است، انتقاد بنظور اصلاح
دلالت است و عدون آن بر انداختن دولت نیست، در صورتیکه معالیه
در جهت تغییر است، امری که در لحظه کنونی جنبه سررمی دارد.

۵- اما نظر باینکه ارگانهای مختلف اجرائی برای تحریف
هدفهای انقلاب در کنار هم بوجود آمده‌اند و تا حدود زیادی به
از یکدیگر عمل میکنند و تا گزیر در شبه اجرائی رهسود،
تفاوت‌های گاه فاحشی بروز میسازد، یک نوع دوگانگی قدرت پدید میسند
که اگر معدن زیادی ادامه یابد، نه تنها وجود انقلاب نیست، بلکه
خطرات احتمالی جدی در بر دارد. هر قدر زودتر این دو گانگی
قدرت پایان یابد، وضع برای پیشرفت هدفهای انقلاب مساعدتر
میکردد. بدیهی است که این دو گانگی باید سود یک سر کر قد
انقلابی منبست از خلق پایان یابد. بطوریکه معلوم است تصویر
اجرائی قانون اساسی در این جهت است، و همسودهای امام خمینی
مورد اهمیت حیاتی تسریع دو تصویب قانون اساسی هم این نظر
ناید میکند.

Iradj Eskandary

Im ausweglosen Labyrinth

www.KetabFarsi.com

انتشارات مرد امروز

